

89/12/20

• دریافت

90/5/29

• تأیید

جلوه‌های پایداری در برخی آثار سحر خلیفه

صلاح‌الدین عبدی*

نسرين عباسی**

چکیده

ادبیات پایداری نوعی از ادبیات متعهد است که از طرف پیشروان فکری جامعه به وجود می‌آید در برابر تهدیداتی که حیات مادی و معنوی را به خطر می‌اندازد. این گونه ادبی با زبانی صریح بیان می‌شود و با توجه به شرایط و مقتضیات هر دوره تاریخی، جلوه و نحوه بروز و ظهور آن می‌تواند متفاوت با دوره دیگر باشد. ادب مقاومت فلسطین یکی از پرشورترین و دردآلودترین ادبیات مقاومت جهان است. سحر خلیفه از نویسندگان مشهور مکتب واقع‌گراست که در میان فریادها و صفیر گلوله‌ها به زیبایی، مصائب و مشکلات جامعه فلسطینی را بیان می‌کند. وطن پرستی، ایجاد امید، توجه به فرهنگ بومی، دعوت به بیداری زن، از مهم‌ترین مضامین پایداری در رمان‌های وی می‌باشد. او مشارکت زن را جزء جدایی ناپذیر از مسئله مقاومت می‌داند. این پژوهش به شیوه تحلیل محتوا به بررسی مضامین پایداری در دو رمان الصبار و عباد الشمس می‌پردازد.

کلید واژه‌ها:

ادبیات پایداری، فلسطین، رمان معاصر، سحر خلیفه.

s.abdi@basu.ac.ir

* استادیار زبان و ادبیات عربی دانشگاه بوعلی سینا

** دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی

مقدمه

فطرت انسان، با زیبایی سرشته است، وی تاب تحمل بدی را ندارد، پس ناسازگاری خویش را با ظلم و بیداد و با عکس‌العمل‌هایی چون اعتراض، پرخاش، ستیزه‌گری و مقابله و... نشان می‌دهد. اما آن‌گاه که روح این مبارزه‌جویی لباس ادب برتن کند و قدم در دنیای کلمات نهسد، بسیار برنده‌تر و مؤثرتر از فریادهای معمولی می‌شود که از آفرینش‌های ادبی بی‌بهره‌اند. «کم‌ترین پیامد این گونه از پایداری ادبی، این است که ذهن جامعه نسبت به پیچیدگی روابط انسانی آگاه می‌شود و در برابر رفتارهای آلوده، حساسیت و واکنش نشان می‌دهد» (فضیلت 1384). حس پایداری امروز و دیروز نمی‌شناسد، و مخاطبش وجدان عام بشری است که همواره در طول تاریخ جاریست، این حس از واقعیت‌های هستی آدمی نشأت می‌گیرد و چون زندگی و مرگ ارزش می‌یابد، بلکه زندگی با پایداری است که مفهوم والای خود را می‌یابد.

سحر خلیفه، از نویسندگان مشهور فلسطینی است. وی با روایات زیبا و سرشار از وقایع تلخ توانست برگ نوینی را در ادب فلسطین پدید آورد. عنصر پایداری، جان‌مایه روایات سحر خلیفه است، وی قالب داستان را برای بیان اندیشه‌های خود و جاودانه نمودن سلحشوری و قهرمانی‌های جوانان میهن انتخاب نموده است. «داستان‌سرایی ذاتاً این استعداد را دارد که ضرورت‌های ناشی از لحظات زودگذر و انفعال‌های ناگهانی را پشت سر بگذارد و یک‌راست به سوی قلب مسأله و ژرفنای قضیه تاخت آورد» (شکری 1970: 21) با وجود این که پایداری نمود عینی و بارز ادب سحر خلیفه می‌باشد، اما پژوهش خاصی در این زمینه صورت نگرفته است. این مختصر در پی آن است که وجوه مقاومت در ادبیات سحر خلیفه را روشن نماید.

کتاب ادبیات مقاومت در فلسطین اشغال شده اثر غسان کنفانی و *الادب المقاومة* عالی شکری و مجموعه مقالات *ثقافة المقاومة فی الأدب و الفنون* تحریر صالح ابو اصبح و همکاران بیش‌ترین سهم را در تدوین این مقاله داشته است. اما منابع موجود در مورد سحر خلیفه و ویژگی‌های روایی او بسیار اندک بود، این پژوهش به شیوه تحلیل مضمون به بررسی دو رمان *الصبار* و *عباد الشمس* از میان رمان‌های فراوان سحر خلیفه پرداخته و ویژگی‌های پایداری و مقاومت را استخراج نموده است. اما سؤالاتی که این پژوهش درصدد پاسخ‌گویی به آن است عبارتند از:

- جلوه‌های پایداری در رمان *الصبار* و *عباد الشمس* چیست؟

- فرایافت رمان‌های *الصبار* و *عباد الشمس* چیست؟

در این مقاله ابتدا به بررسی ادب مقاومت و مضامین آن، سپس به سیر پیدایش ادبیات پایداری فلسطین پرداخته‌شده، در ادامه ویژگی‌های ادبی سحر خلیفه و مضامین پایداری از جمله وطن، آزادی و... مورد کندوکاو عمیق قرار گرفته‌است.

ادبیات پایداری

در کوتاه‌ترین عبارت ممکن می‌توان ادبیات مقاومت را این گونه تعریف کرد: «ادبیات مقاومت در بردارنده آثار ادبی‌ای است که از لحاظ مضمون و غایت، مخاطب خود را به پایداری در برابر دشمن فرامی‌خواند. و در ذات آن حقیقت‌خواهی و امید به آینده فرا روی خالق اثر قرار دارد.» (رحماندوست 1379: 464)

ادبیات پایداری چهره انسان عامی را دارد که به هنگام ترسیم اشکال مختلف تضادهای زندگی انسان، در هیچ قالب ملی یا چهار چوب اجتماعی خاص نمی‌گنجد و این یکی از جنبه‌های ایجابی این آثار ادبی است که عموماً برای وصل کردن آمده‌اند نی برای فصل کردن. (شکری 1970: 3)

شاید مقابله ادبی و فکری و آگاهانه، جایگاه والاتر و تأثیر بیش‌تری از مقابله اقتصادی و نظامی دارد «مقابله در صورت اول بر جان و عقل تأثیر می‌گذارد و بر آن‌ها غالب می‌شود آن‌چه که مقابله نوع دوم در ایجاد توان کاری و عمل و تأثیر، فاقد آن است. پس جنگ ادبی، فکری، علمی و روحی لازم است که مدام در مقابله با حوادث از منظومه فرهنگ پایداری که نسبت به گذشته، حال و آینده آگاه است، برخوردار باشد و سبک بیان سزاوار است که برچارچوبی اصیل از میراث و اصول اخلاقی و ارزش‌های انسانی استوار باشد.» (جمعه 2007: 4)

شناسه اصلی در ادبیات پایداری عنصر تعهد است. سارتر در این مورد می‌گوید «غرض از ادبیات تلاش و مبارزه برای نیل به آگاهی و آزادی انسان است.» (سارتر 1348: 35) عنصر دیگر مردم است. مردمی که قدرت ظهور در مسائل سیاسی - اجتماعی پیدا کرده‌اند، باید به راهنمایی روشنفکران و اندیشمندان جامعه، به این قدرت دست یابند. «ادبیات پایداری را بدون در نظر داشتن حضور و نقش مردم نمی‌توان شناخت.» (بصیری 1384: 93) عنصر دیگر، تحولات و تلاطمات اجتماعی است. پیشروان فکری جوامع نیز از عوامل اساسی است که به دلیل توانایی در بهره‌گیری از ابزارهای ادبی، در آفرینش ادبیات پایداری نقش عمده‌ای ایفا می‌کند. (همان: 93)

فرا یافت (مفهوم) پایداری، ساختمان "پیروزی پایانی" را در سطح کلی و در درازای روزگار

بنیان می‌نهد و از این راه گام‌هایی به سوی دروازهٔ حماسه برمی‌دارد و همچنین ساختمان «فاجعه» را در سطح فرد و در کوتاه‌زمان بنیاد می‌نهد و بدین سان به‌سوی جهان تراژدی اندکی می‌خرامد. قهرمان پایداری گاه می‌میرد، بی‌آن‌که پایداری‌شان پیروزی را به دنبال داشته‌باشد، لیکن در حالی می‌میرد که «یقین» به این پیروزی دارد. (شکری 1970: 202)

مضامین ادبیات پایداری

در یک تقسیم‌بندی کلی مهم‌ترین مضامین ادبیات پایداری به این شرح است:

1- **ایجاد امید و انگیزه:** امید داشتن یعنی هر لحظه آمادگی داشتن برای چیزی که تولد نیافته است. «امیدوار بودن حالت و کیفیتی از بودن است؛ زیرا بودن نوعی هستی است، شاید هم مطمئن‌ترین شکل آن» (فرانکل 1370: 121). اگر تعریف ادبیات مقاومت، ادبیاتی باشد که خواننده را به مقاومت و امید به آینده سوق دهد باید ویژگی امیدوارکننده‌بودن و تشویق به پایداری را داشته‌باشد.

2- **مرگ و جانبازی:** از محورهای اساسی در ادب پایداری است، زیرا مرگ درست مانند زندگی یک حقیقت عادی بشر است ولی این حقیقت، پرشگاهی نیست که قهرمان را به کام نابودی در صحنهٔ پایداری بیفکند. بلکه راه پایداری را مقاوم‌تر می‌کند و با انتخاب آگاهانهٔ مرگ است که شخص، اسوهٔ حماسه‌سازی برای جویندگان این راه می‌گردد.

3- **توجه به فرهنگ بومی:** از دیگر بایسته‌های رمان مقاومت توجه به خصائل بومی است. «اثر باید از معیارهای فراملی مقاومت و در عین حال از خصائص محلی مقاومت و نیروهای محدود نشان داشته‌باشد.» (رحماندوست: 1389).

4- **آزادی:** ستیز با زندان، بند و اختناق و نیز آرزوی روزهایی که خورشید آزادی از پشت ابرهای تیرهٔ بیداد بدمد، فضای شعر پایداری را پر کرده است (سنگری: 1389).

5- **وطن:** شاعران و نویسندگان - به‌ویژه آوارگان و تبعیدیان - در یادکرد سرزمین خود، به ستایش گذشته‌ها، مبارزات، مردم و حتی مظاهر دیار خود می‌پردازند. در ادبیات فلسطین این ویژگی با اندوهی بزرگ و گاه پرخاش به دشمن همراه است.

سیر آغاز ادبیات پایداری در فلسطین:

با انتقال تحولات مغرب زمین در طی حملهٔ ناپلئون به مصر و آشفتگی کشورهای عربی با این

دگرگونی‌ها، ادبیات نیز تحت تأثیر قرار گرفت و در پی آن رکود شعری توسط شاعران مصر، عراق، سوریه شکسته شد. فلسطین، در آغاز تحولات ادبی نتوانست همچون دیگر کشورهای عربی از جریان‌ها و مکاتب عربی رایج بهره‌مند شود، اما این به مفهوم محرومیت کامل فلسطین نبود، بلکه شاعران و ادیبان فلسطینی کوشیدند تا با کمک ابزار مختلف از این مکاتب استفاده کنند - اما این برخورداری در چارچوب مکتب ادبی خاصی نبود - با وجود این گرایش به مکتب کلاسیک، در سال‌های نخستین دوره تحت‌الحمایگی وضوح بیش‌تری داشت (میرزایی 1377: 112).

پس از جنگ 1948 و ایجاد دولت اسرائیل، زندگی فلسطینی‌ها به تباہی و اضمحلال کشیده شد، مردم آواره و تنها، بخش اندکی از آن‌ها در اسرائیل ماندند. از این تاریخ به بعد، این تراژدی موضوع فراگیر ادبیات فلسطین شد. «ناقدان معاصر عرب بر این باورند که مهم‌ترین بازده ادبی کشمکش اعراب و اسرائیل، ظهور شعر مقاومت فلسطین است» (کوشکی 1384).

نوعی از گرایش ادبی را نیز می‌توان در تبعیدگاه‌ها جست‌وجو کرد که آن را ادبیات تبعید نام نهاده‌اند که نقش تحولات سیاسی در آن مهم است. کنفانی ادبیات مقاومت را با ارزش‌تر از ادبیات تبعید می‌داند و آن را ترجیح می‌دهد؛ به این دلیل که نور و تابشی انقلابی و امیدی است که شگفت‌آفرین است، برخلاف ادبیات تبعید که از ناله، یأس و ناامیدی دم می‌زند و علاوه بر این، ادبیات مقاومت با سرعتی عجیب و با هماهنگی کامل با تغییرات سیاسی - عربی، قسمتی از وظائف این ادبیات و کامل‌کننده موضوعات آن به حساب می‌آید (کنفانی 1968: 58).

ادبیات مقاومت در فلسطین اشغالی رابطه و پیوند محکمی با مسائل سیاسی دارد و این‌ها دو طرف یک معادله هستند که مقاومت بر آن استوار است و همچنین رابطه عضوی بین مسأله مقاومت در مقابل اشغال اسرائیل، و بین آزادی‌خواهی در سرزمین و بلاد عربی و در همه جهان اسلام وجود دارد (همان: 19).

سحر خلیفه¹ و جایگاه ادبی او

سحر عدنان خلیفه، سال 1941 در نابلس به دنیا آمد، از آن‌جایی که زن را محور اصلی داستان قرار داد، به سرعت آوازه‌اش عالم‌گیر شد. بعد ازدواج ناموفقش تحصیلاتش را ادامه داد و توانست مدرک دکتری را از دانشگاه ایوا کسب کند و اکنون مدیر امور زنان و خانواده در نابلس است (فرهود 1998: 568). بیش‌تر روایاتش به زبان عبری، فرانسه، آلمانی، هلندی، ایتالیایی اسپانیایی و مالزیایی و انگلیسی ترجمه شده‌است. وی موفق به کسب جایزه ادبی نجیب محفوظ شد (سطه 1997: 36).

او زیانش را وسیله‌ای برای نجات از اشغال می‌داند، سحر خلیفه در مصاحبه‌ای که با نشریه‌ی السفیر داشت می‌گوید: «من خود را نویسنده‌ای ملتزم و متعهد می‌دانم، اما برای پیشرفت زبان و تکنیک‌ها و همراهی و متابعت با دستاوردهای ادبی جهان تلاش می‌کنم؛ چراکه تکیه برمسأله‌ی فلسطین به تنهایی نمی‌تواند هم به فلسطین و هم به ادب کمک کند» (ابو صیح 2006: 54).

در رمان‌های سحر خلیفه دو جریان وجود دارد؛ یک جریان روایت زن است که در رمان‌هایی مثل *لم نعد جوارى لکم* (1974) و *مناكرات امرأة غیر واقعیه* (1986) است و جریان دوم، مسأله‌ی فلسطین و اشغال آن است که در روایت *الصبار* (1976) *المیراث* (1977) و *عباد الشمس* (1980) و *باب الساحة* (1990) نمود بیش‌تری دارد. این دو جریان یعنی زن و وطن در بیش‌تر روایاتش آمده‌است؛ گویی که نبرد و رویارویی بر دو جبهه‌ی نبرد با اشغال و رویارویی با سلطه‌ی پدری استوار است. او خاطر نشان می‌سازد که مادامی که زن در قید و بند جامعه و تحت نفوذ مرد هست، آزادی وطن معنی ندارد و امکان پذیر نیست (جبر 2009: کامل 1996، ج 1: 563).

بررسی و تحلیل ادبیات پایداری در دو رمان *الصبار* و *عباد الشمس*

رمان *الصبار*² با «اسامه الکریمی» قهرمان داستان شروع می‌شود؛ وی بعد از این که همه‌ی تلاشش در راه آزادی و رهایی از اشغال خارج از میهن با شکست مواجه می‌شود، به وطن باز می‌گردد تا از داخل جهادش را ادامه دهد ولی وطن را برخلاف تصور خویش می‌بیند. مردم به وطن و آزادی خویش بسیار بی‌توجه هستند و کارگران در کارخانه‌های اسرائیلی به کار مشغولند. اسامه و دوستانش به دنبال این هستند که کارخانه و ماشین حمل کارگران را نابود کنند اما در روند داستان اتفاقاتی به وقوع می‌پیوندد که نقشه‌ی آن‌ها عملی نمی‌گردد. در این داستان، توجه و تمرکز بر موضوع بازگشت است و با مبارزات مسلحانه بین فدائیان و رژیم اشغال‌گر پایان می‌یابد. با موضوع «آزادی»، رمان در جزء دوم *عباد الشمس* ادامه می‌یابد؛ آن هنگام که «بوالعز» ماندن در میدان نبرد را بر فرار ترجیح می‌دهد. و از «حضرین» می‌خواهد که در نیمه‌راه به نابلس، یعنی به میدان انتفاضه برگردد. آزادی، مفهوم اصلی و معادل انسانیت در نزد سحر است. رمان‌های *الصبار* و *عباد الشمس* سرشار از مفاهیم بلند پایداری است، در ادامه شواهدی برای تفهیم بیش‌تر آورده می‌شود:

آزادی: منظور سحر خلیفه از آزادی، بیش‌تر مفهوم بنیادی یعنی استقلال فلسطین است. وی

همت و تلاش مردم را عامل کسب آزادی می‌داند. رمان‌های سحر خلیفه به آزادی فردی و جمعی استوار است. مفهوم آزادی در روایات سحر به معنی آزادی مطلق و بی‌نهایت برای فرد نیست. او به آزادی مقید اما همراه با جمع‌گرایی دارد که همه بدون خوف و ترس و با عشق و امید در خلق نظامی نمونه و دموکراسی گام می‌نهند (معتصم 1991: 3؛ ابوصبح: 59).

رفیف، نماینده زنانی است که توانسته جایگاه خویش را در جامعه بیابد، او به آزادی در صداقت معتقد است. از نظر او دامنه آزادی، همه زمان‌ها، ادیان و همه نژادها و ملیت‌ها را در بر می‌گیرد و در راه آزادی است که انسان به آگاهی کامل دست می‌یابد: «الْحُرِّيَّةُ مَفْهُومٌ وَاسِعٌ تَكْمُنُ الْحُرِّيَّةُ فِي الصِّدْقِ الْمَطْلُوقِ... الْحُرِّيَّةُ مَفْهُومٌ وَاسِعٌ أَوْسَعُ مِنَ الْأَدْيَانِ وَ مِنْ كُلِّ الْحَوَاجِزِ الْجُغْرَافِيَّةِ وَ الْقَوْمِيَّةِ وَ كُلِّ الْحُدُودِ. أَوْسَعُ مِنَ الْمَاضِي وَ الْحَاضِرِ لِأَنَّهُ مُسْتَقْبَلٌ مُسْتَقْبَلُ الْأَجْنَاسِ وَ الطَّبَقَاتِ وَ الشُّعُوبِ وَ فِي سَبِيلِ الْحُرِّيَّةِ يَدْفَعُ الْإِنْسَانُ رُوحَهُ وَ حَتَّى يَصِلَ الْإِنْسَانُ مَرَحَلَةَ الْوَعْيِ الْكَامِلِ» (خلیفه 2008: 181). آزادی مفهومی بسیار گسترده دارد، آزادی در صداقت است و بس، مفهوم آزادی گسترده‌تر از مسأله ادیان و موانع جغرافیایی و قومی و کل مرزها است و بسی گسترده‌تر از گذشته و حال، چراکه آن، آینده نژادها و طبقات و ملت‌ها است. در راه آزادی است که انسان جانش را می‌بخشد و با آزادی است که انسان به آگاهی کامل دست می‌یابد. عادل می‌گوید آزادی این است که زندگی کنیم و آزادی بیان‌گر انسانیت باشد: «الْحُرِّيَّةُ تَعْنِي أَنْ نَعِيشَ الْحَيَاةَ. أَنْ نَعْبُرَ عَنْ إِنْسَانِيَّتِنَا. تَكْمُنُ الْحُرِّيَّةُ فِي الصِّدْقِ الْمَطْلُوقِ» (همان: 21). آزادی یعنی این که زندگی را تجربه کنیم و آزادی بیان‌گر انسانیت ما باشد آزادی در صداقت مطلق است.

در اعتقاد خلیفه برای رسیدن به استقلال و آزادی باید انسان خود را با سختی‌ها عادت دهد تا در میدان مبارزه نیرومند ظاهر گردد. همان‌گونه که سفر واقعی زندگی نه با رؤیا و تخیل که با اولین گام بر سرزمین‌های سنگلاخی آغاز می‌شود، برای رسیدن به آزادی هم باید سختی‌ها را با جان خرید (معتصم 1991: 35). رفیف معتقد است که برای رسیدن به آزادی چاره‌ای جز تحمل سختی‌ها نیست: «الْحُرِّيَّةُ قَدْ لَا تَصِلُهَا إِلَّا بَعْدَ أَنْ تُمَارِسَ عَلَى نَفْسِكَ أَنْوَاعَ الضُّغُوطِ» (خلیفه 2008: 21) آزادی جز با تحمل سخت‌ترین انواع سختی و فشار بر جانست به دست نمی‌آید.

توجه به فرهنگ بومی: دستاوردهای فولکلوریک و مردمی، نقش مهمی در توجیه فکر

انسانی دارد و آن به‌خاطر ارتباطی است که با تاریخ و محیط میراث دارد. سحر خلیفه، در ضمن متون روایی خود، بسیاری از دستاوردهای مردمی را آورده‌است که بیان‌گر روح اجتماعی سرشار از حوادث است. کاربرد میراث در ادبیات، یعنی حضور دوره‌ای معین از تاریخ. یا این‌که از قصه‌ها، حکایت، و قصائد و مثل‌های مردمی الهام می‌گیرد. سپس برای بازگشت شکل، صیاغ و تبدیل میراث به قصه‌ها، نمایشنامه‌ها و سرودها تلاش می‌کند و در آخر رنگی مناسب روح عصر بر آن می‌پوشاند. گفتنی است که عقل و وجدان سهم فراوانی در شکل‌گیری آن دارد (جبر 2009).

سحر خلیفه از سرودهای ملی در تقویت روحیه پایداری، مخصوصاً به هنگام جنگ و مبارزه ضد اشغالگران سود می‌جوید. بدین منوال از سروده‌هایی که در لابه‌لایش مفاهیم قیام و مبارزه برای تقویت روح پایداری نهفته‌است، استفاده می‌کند از جمله سروده‌ها: «الألیف، الله اکبر / الباء، باب الحریة / والجیم، جبهه شعبیة و الدال ديمقراطیة / و الشین، شمّر ذراعک / عرفات، رمز التضحیة / والمیم، میم المحبة / والواو، الوحدة العربیة». (خلیفه، 1999: 88) الف الله اکبر، باء یعنی در آزادی است و جیم جبهه مردمی است و دال دموکراسی و شین یعنی آستینت را بالا بزن، عرفات رمز از خود گذشتگی است و میم محبت است و واو نشانه وحدت عربی است. خلیفه برای زنده نگه داشتن میراث و ارزش‌های سنتی در قالب شعر، خواهان ایجاد پل مستحکمی بین این نسل و نسل گذشته می‌باشد. او از طریق همین بستر برای پویایی و واقع‌گرایی و تنوع در نوشتار کوشش می‌کند.

بهره‌گیری از تصاویر معنوی در جهت امید به مقاومت و پیروزی: وی برای ایجاد امید و غیرت پایداری و ایستادگی مردم فلسطین، در تصاویری زیبا، تشییع جنازه شهدا را به تصویر می‌کشد؛ شهر به جنب‌وجوش آمده، هزاران نفر با نخل و علم به خیابان‌ها آمده و شهدا را به دوش می‌برند: «طَلَعَتْ مَطَاهِرَةٌ. هَزَّتْ الْبَلَدُ هَزًّا. آلاف الناس طَفَحَتْ فِي السَّوَارِعِ وَ نَخِيلٍ وَ أَعْلَامٍ وَ شَبَابٍ مُلْتَمِعِينَ عَلَى الْأَكْتافِ يَهْتَفُونَ» (همان: 49). تظاهرات به پا شد، شهر یک‌صدا به پا خواست، هزاران نفر در خیابان‌ها سرازیر شدند و با خود نخل و علم به‌همراه داشتند و جوانان با نقاب به چهره شعار می‌دادند. این تصاویر معنوی باعث دمیدن روح مقاومت در نسل جدید می‌شود. این شهیدان همان کسانی هستند که با دستان خون آلودشان در آزادی را به صدا در می‌آورند.

یاد وطن، امید آزادی: وطن یکی از کلیدی‌ترین مفاهیم ادب پایداری است که در همه منابعی که در این مورد بررسی شد، بدان اشاره شده‌است. وطن دو معنی کاربردی دارد؛ یکی وطن به معنی زادگاه، شهر یا روستایی که شخص در آن‌جا متولد شده‌است. دوم، مفهوم گسترده‌تری می‌یابد و به یک جامعه با فرهنگ و زبان مشترک و همچنین دارای مواضع سیاسی و جغرافیایی واحد اطلاق می‌شود. «معنای جدید وطن به عنوان یک واحد جغرافیایی و سیاسی مشخص که بامفهوم ملیت و حاکمیت سیاسی ملت‌ها ارتباط تنگاتنگ دارد، در فرهنگ بشری سابقه‌ای چندان دیرینه ندارد» (آجودانی 1387: 210).

وطن در رمان‌های سحر خلیفه بیش‌تر مفهوم دوم یعنی همه سرزمین فلسطین را داراست؛ دیده‌می‌شود که وی با خطاب قرار دادن نرودا (1904-1973) – شاعری که خود نماد پایداری و اسوه مقاومت در شیلی است و توانست جایزه صلح را به خود اختصاص دهد – می‌گوید که وطن در قلب و چشم او جای دارد. او چندین بار از زبان اسامه عبارت *فِلَسْطِینُ فِی الْقَلْبِ* یا نیرودا فی *بُوْبُو الْعِینِ فِی لُبِّ الْحِیَاةِ* را تکرار می‌کند که خود بزرگ‌ترین دلیل بر عشق و میهن دوستی اوست: «جیفارا لم یمت یا شیخ ما زال معی فی هذا القلب و فِلَسْطِینُ فِی الْقَلْبِ یا نیرودا فی *بُوْبُو الْعِینِ فِی لُبِّ الْحِیَاةِ*» (خلیفه 1999: 71). جیفارا نمرده است ای شیخ پیوسته با من و در قلب من است. نرودا فلسطین در قلب من در مردمک چشم من و در درون زندگی من است. وی در جای دیگر از زبان شخصیت داستانش باسل عشق و پابندی خود به میهن را بیان می‌کند. آن‌گاه که زندان را ترک می‌کند با عشقی وصف ناشدنی، بوسه بر خاک سرزمینش می‌زند و اشک شوق از چشمانش جاری می‌شود: «حِینَ خَرَجْتُ مِنَ السَّجْنِ لَثَمْتُ تَرَابَ الْأَرْضِ وَ عَبَدْتُ الشَّمْسَ وَ طَارَتُ السَّیَّارَةُ فَانْسَابَ قَلْبِی وَ لَفَحَ الْهَوَاءُ وَجْهَی فَعَنَسَقْتُ وَ انْهَمَلْتُ دُمُوعِی» (خلیفه 2008: 58). هنگامی که از زندان بیرون آمدم خاک را بوسه زدم و خورشید سرزمینم را عبادت نمودم، ماشین از سرعت زیاد گویی به پرواز درآمد، قلبم ریخت و سوز هوا صورتم را سوزاند پس عاشقم کرد و اشک‌هایم جاری گشت. دیگر بار از زبان باسل می‌گوید «بَعْدَ شَرَفِ الْبَلَدِ وَ الْأَرْضِ لَا قِیمَةَ لِأَیِّ شَرَفٍ» (خلیفه 1999: 68). بعد از وطن و سرزمین چیزی دیگر عزیز و شریف نیست. همچنین سرزمینش آنچنان زیبا و روحانی است گویی بویی از خاک نبرده است، بلکه قطعه‌ای آسمانی است که بر زمین جای گرفته‌است و یاد آن به مانند نماز

پیوسته بر زبان جاری است: «بِلَادِي يَا قِطْعَةَ سَمَاءٍ ، اسْمُكَ عَلَى لِسَانِي صَلَاةٌ» (همان: 103). ای سرزمینم که قطعه‌ای از آسمان هستی اسمت چون نماز بر زبانت جاری است. فلسطین مهد تمدن‌ها و ادیان مختلف بوده و با اشغال آن توسط ناپاکان ارزش آن مضاعف شده و برای همین مانند نمازی پاک و مطهر است.

بزرگداشت و ستایش مردم مبارز و شهیدای راه آزادی: یکی دیگر از مضامین ادب پایداری ستایش و بزرگداشت مبارزانی است که جان و مال خود را در راه دستیابی به آزادی و عدالت به مخاطره انداخته‌اند، نویسنده پایداری، آنان را که در این راه جنگیده‌اند و پیروز گشته‌اند، می‌ستاید و نیز از یاد و خاطره آنان که جان خود را در راه رسیدن به هدف از دست داده‌اند، غافل نمی‌ماند.

شقیقه از خوش‌رویی ابوالعز انگشت حیرت به دهان دارد؛ چگونه تمام مدت رنج زندان را به جان خریده، اما لبخند از لبانش دور نشده است؟! از او به عنوان الگو و نمونه می‌خواهد یاد دهد که چگونه می‌شود جان به جان‌آفرین تسلیم کرد، اما لبخند به لب داشت و شعله قیام در دل زنده نگه داشت. «یا ابوالعز مازلت تضحك! دَخَلتِ السَّجْنَ وَ خَرَجتَ مِنَ السَّجَنِ تَحْمَلُ رُوحَكَ عَلَى الْكُفِّ وَ مازلت تضحك! عَلَّمَنِي كَيْفَ يَمُوتُ الْمَرْءُ وَ عَلَيَّ شَفِيتِهِ بِسْمَةِ وَ فِي الْقَلْبِ شُعْلَةٌ». (خلیفه 2008: 227) ای ابو العز تو پیوسته می‌خندی، زندانی گشتی، آزاد شدی، جان بر کف داری اما پیوسته می‌خندی، آموخت به من که چگونه انسان بمیرد اما لبخند بر لب داشته باشد، و در قلب آتش داشته باشد.

عادل نگران این است که دختران سرزمینش جز خواندن کتاب چیزی از قیام نمی‌دانند، در حالی که مقاومت نیاز به اقدام عملی و حضور در میدان نبرد دارد. اما لینا و امثال او با شهامت تمام پای در عرصه مقاومت می‌نهند، حتی در این راه زندانی نیز می‌گردند. او اندوهگین است که چرا خواهرش مانند لینا نیست سپس در این حدیث نفس (منولوگ) به خود پاسخ می‌دهد که چگونه خواهرم مانند لینا باشد در حالی که من مانند صالح نیستم (صالح از شخصیت‌های مقاوم است که در زندان به سر می‌برد): «فَتِيَّاتُ هَذِهِ الْبِلَادِ لَا يَعْرِفْنَ مِنَ الثَّوْرَةِ إِلَّا قِرَاءَةَ الْكِتَابِ وَلَكِنْ هُنَاكَ لِيْنَا وَ مَثِيْلَاتُهَا. لِمَاذَا لَمْ تَكُنْ أُخْتِي مِثْلَ لِيْنَا ؟ وَ لَكِنْ كَيْفَ أَطَالُهَا بِأَنْ تَكُوْنَ مِثْلَ لِيْنَا وَ لَا أَطَالِبُ نَفْسِي أَنْ اَكُوْنَ كَصَالِحٍ» (خلیفه 1999: 121) دختران این سرزمین جزء

خواندن کتاب چیزی از قیام نمی‌دانند، اما لینا و افرادی مثل او هستند - که قیام را می‌فهمند - چرا خواهرم مثل لینا نیست؟ چگونه می‌خواهم که خواهرم مانند لینا باشد در حالی که نمی‌خواهم خودم مثل صالح باشم؟

امید به آینده: عادل آینده روشنی را پیش‌بینی می‌کند، و مطمئن است که روزی پرنده آزادی بر بام کشورش خواهد نشست، جنگ و کشتار برای همیشه رخت خواهد بست و مردم زندگی واقعی را خواهند فهمید، و مانند برادر با هم زندگی می‌کنند، جامه‌ی واحدی را می‌پوشند و از یک مادر شیر می‌خورند: «إِنَّ الْقَتْلَ سَيَنْتَهِي فِي يَوْمٍ مِنَ الْأَيَّامِ وَ سَيَعِيشُ النَّاسُ كَالْإِخْوَةِ يَلْبَسُونَ مِنْ قُمَاشٍ وَاحِدٍ يَأْكُلُونَ مِنْ طَعَامٍ وَاحِدٍ وَ يَرْضَعُونَ مِنْ نَدَى وَاحِدٍ». (همان: 94)

بی‌درنگ کشتار روزی به پایان خواهد رسید و مردم برادروار باهم زندگی خواهند کرد، یک لباس را خواهند پوشید و از یک غذا خواهند خورد و از یک سینه شیر خواهند خورد. اسامه از بازگشایی مدارس خوشحال است. او مدرسه را مکان آگاهی و امیدی برای قیام، مبارزه و آزادی می‌داند، از همین جا است که مردان مبارز برخاسته‌اند و مسیر کشورشان را عوض کردند: «فَتَحَتْ مَدْرَسَةُ الشَّعْبِ أَبْوَابَهَا. وَ التَّمَّ الْأَخْوَانُ وَ الرِّفَاقُ فِي جَمَاعَاتٍ صَغِيرَةٍ. هُنَا مَحْوُ أُمِّيَّةٍ هُنَاكَ تَحْضِيرٌ لِلْإِعْدَائِيَّةِ». (خلیفه 1999: 103) مدرسه دره‌ایش باز می‌شود و برادران و دوستان گروه‌های کوچک تشکیل می‌دهند. این جاست که بی‌سوادی از بین می‌رود و برای مبارزه آماده می‌گردند.

سحر خلیفه امید به بازسازی وطن و آزادی و استقلال را در قالب سخنان صالح بیان می‌کند. در نزد وی، همه مسؤول عقب ماندگی کشور و وابستگی کارگران می‌باشند، او معتقد به جهاد عمومی و رستاخیز جمعی است. باید اندیشه‌ها عوض گردد و همه گذشته را فراموش کنند و چشم امید - البته با تلاش و پایداری و غنیمت دانستن وقت - به آینده داشته به این امید که روزی حرفی برای گفتن در جهان داشته باشند، و سرافرازانه و با آزادی تمام قد علم کنند. «مَنْ الْمَسْئُولُ عَنِ عَدَمِ تَصْنِيعِ الْبَلَدِ؟ مِنَ الْمَسْئُولِ عَنِ تَخْلُفِ الْعَمَالِ ... أَنْتَ مَسْئُولٌ. أَنْتَ وَ هُوَ وَ هِيَ وَ أَنَا قَبْلَ الْجَمِيعِ يَجِبُ أَنْ أَعْمَلَ، أَقْرَأُ وَ أَخْطَطُ بَعْضَ النَّظَرِ عَنِ الْمَاضِي وَ تَطْلُعُوا نَحْوَ الْمُسْتَقْبَلِ، الْإِحْتِلَالُ لَنْ يَدُومَ هَذَا مُوَكَّدٌ. بَعْدَ زَوَالِ إِحْتِلَالِ مَاذَا نَفْعَلُ بِالْعَمَالِ... أَمْوَالُ الْبِتْرُولِ مَخزُونَةٌ فِي بَنُوكِ أَوْ رُوبَا تَشْغَلُ الصَّنَاعَةَ وَأَسْوَاقُ هُنَاكَ... وَ نَبْقَى نَحْنُ عَلَى نَفْسِ

الْمِنَوَالِ يَجِبُ أَنْ يَتَمَّ التَّصْنِيعُ قَبْلَ فَوَاتِ الْأَوَانِ» (همان: 104) کیست مسؤول عقب ماندگی کشور و کارگران؟ تو مسؤولی، او و من قبل از همه. بر ماست که مطالعه کنیم. برنامه‌ریزی نمائیم. بدون توجه به گذشته به آینده بنگرید و اشغال هرگز ادامه نمی‌یابد. بعد از اشغال با کارگران چه کنیم، سرمایه‌ها در بانک‌های اروپایی ذخیره شده‌است و به واسطه آن صنعت و بازار آنان در گردش است. و ما همچنان عقب‌مانده خواهیم ماند. قبل از این که فرصت از دست رود اقدام به صنعت‌سازی کنید.

دعوت به حضور زن در قیام: زن و وطن بیش‌ترین سهم را از روایات سحر خلیفه به خود اختصاص داده است. زن در نظر او عنصری محوری است و وسیله‌ای برای اصلاح و انتقاد از عیب‌های رایج در جامعه است. او مقابله با قیدها و آداب و رسومی که دست و پای زن را می‌بندد، نوعی مقاومت می‌داند. ساختار جامعه به‌خاطر ظلم به زن و دور بودن از حقوقش پوسیده‌است. زن، علاوه بر رنج اشغال، ظلم مردان را نیز تحمل می‌کند و این چنین بر درد و رنجش افزوده می‌شود (الاسطه، ادب المقاومة 1997: 24).

سحر خلیفه در رمان‌هایش زن را قربانی می‌بیند. وی برای رهایی او از قید و بندهای دست‌وپاگیر، خود در خلال شخصیت‌های زن هویدا می‌شود و به مبارزه جدی می‌پردازد و می‌گوید که مسأله زن جز جدایی‌ناپذیر وطن است.

عادل با استفهام انکاری می‌پرسد: «قَضِيَةُ الْوَطَنِ مُخْتَلِفَةٌ عَنِ قَضِيَةِ الْمَرَأَةِ بَلْ هَذَا مِنْ تَلْكَ وَ لَا مَجَالَ لِلْفَصْلِ قَضِيَةُ الْمَرَأَةِ جُزْءٌ أَسَاسِيٌّ مِنْ قَضِيَةِ الْوَطَنِ» (خلیفه 2008: 21) آیا مسأله وطن از زن جداست؟ - آن‌گاه خود پاسخ می‌دهد - که مسأله وطن همان زن است، هیچ راهی برای جدائی این دو نیست. مسئله زن جزء اساسی وطن است. در اندیشه او زن نباید از پای بنشیند و به ماندن در خانه اکتفا نماید، بلکه بر اوست که پای اصلی قیام باشد: «عَلَى الْمَرَأَةِ أَنْ تَتَوَرَّ ثَوْرَةَ جُدْرِيَّة» (همان: 161). زن باید یک قیامی اساسی انجام دهد.

سحر خلیفه می‌خواهد که زنان جامعه مانند غربی‌ها وارد جامعه شوند. کنج خانه را رها و به پیشرفت سرزمینشان کمک کنند، این مفاهیم بر زبان عادل جاری می‌شود: «عَلَيْنَا أَلَا تَنْسَى الْبَطُولَاتِ النَّسَائِيَّةَ الَّتِي أْبْرَزَهَا الْوَضْعُ وَ عَلَيْنَا أَنْ نَذْكُرَ بَأْنَ الْمَرَأَةِ فِي الدَّوْلِ الْإِسْتِرَاكِيَّةِ قَدْ

قَطَعَتْ أَشْوَاطاً مَجِيدَةً فِي التَّقَدُّمِ» (همان: 290). بر ماست که قهرمانی‌های زنان را که شرایط زمانه آشکارش کرده‌است فراموش نکنیم و به یاد آوریم که زنان در کشورهای سوسیالیستی گام‌های مفیدی را برای پیشرفت برداشته‌اند. شخصیت‌های داستان، آزادی و حضور زن در اجتماع را می‌خواهند. استاد بدیع از شخصیت‌های رمان است که امیدوار به آزادی زن است و برای تحقق آن پیوسته تلاش و کوشش می‌کند. می‌گوید: «أَنْتِ يَا نِصْفَ الْمُجْتَمَعِ أَيُّهَا الْمَرْأَةُ، مَظْلُومَةٌ ظُلْمًا كَبِيرًا، وَ لَكِنْ نُؤْمِنُ بِحُرِّيَّتِكَ وَ نَعْمَلُ عَلَى الْوُصُولِ إِلَيْهَا..» (خلیفه 2008: 213). تو ای زن که نصف جامعه را تشکیل می‌دهی! همیشه مورد ستم قرار گرفتی و اما ما به آزادی تو ایمان داریم و برای رسیدن به آن تلاش می‌کنیم. خلیفه معتقد است اگر جامعه‌ای از نیمی از توان خود که همانا زنان است استفاده نکند هرگز پویا نمی‌شود و همچنان احساس خلأ عاطفی و حیرت و سرگردانی می‌نماید. وی حرکت رو به رشد جامعه را در گرو حرکت دو بال جامعه یعنی زن و مرد باهم می‌داند و همچنین بر این باور است که برای آزادی فلسطین و مبارزه در راه آن، زن و مرد تفاوتی ندارد.

زبان عامل اتحاد و همبستگی: زبان، مهم‌ترین ابزار ارتباطی و از عناصر مشترک هویتی است که می‌تواند تا حد زیادی انتقال دیدگاه‌ها، ارزش‌ها و باورهای مشترک را در تعامل اجتماعی و در توالی نسل‌ها به عهده بگیرد. از بین رفتن و تهدید زبان به معنای از بین رفتن هویت فرهنگی و ملی است. «بدون ادبیات بشر نمی‌توانست نشان بدهد که ممیز است. ادبیات موجب تفاهم و همبستگی بین افراد است. نزد عامه، ادبیات عامیانه و در طبقه با سواد، ادب تکامل یافته موجب برقراری پیوند معنوی شده است». (اسلامی ندوشن 1370: 20). سحر خلیفه می‌خواهد که با تحریک حس غیرت ملی نسبت به عنصر زبان، روحیه اتحاد را تقویت کند: «الْمُجَازِفَةُ لَا تَتَعَلَّقُ بِالْأُمُورِ السِّيَاسِيَّةِ وَحَدِّهَا، بَلْ بِالْأُمُورِ اللُّغَوِيَّةِ أَيْضًا. نَحْنُ نَعْرِفُ أَنَّ اللُّغَةَ هِيَ عُنْصُرٌ أَسَاسِيٌّ مِنْ عَنَاصِرِ الْقَوْمِيَّةِ، قَوْمِيَّتِنَا الْعَرَبِيَّةِ الَّتِي نَفْتَخِرُ بِهَا فَخَرْنَا بِدِينِنَا الْحَنِيفِ. عَلَيْنَا أَنْ نَنْأَى بِهَا عَنْ هِبَاتِ الْعَرُوفِ، عَلَيْنَا أَنْ نَحْفِظَهَا مِنْ مُؤَثِّرَاتِ وَأَقْبَعِنَا الْحَالِي. وَنَحْنُ كَمُتَّقِفِينَ وَ مَسْئُولِينَ عَنِ الدَّفَاعِ عَنْ قَوْمِيَّتِنَا وَ حَضَارَتِنَا الْإِسْلَامِيَّةِ عَلَيْنَا أَنْ نَنْأَى بِلُغَتِنَا مَا أَمَكَّنَ عَنْ كُلِّ التِّيَارَاتِ وَ الْمُوَامَرَاتِ الْعَازِيَةِ الدَّخِيلَةِ». (خلیفه 2008: 195) خطر و ریسک کردن فقط مختص مسائل سیاسی نیست بلکه مربوط به دایره زبان هم می‌شود. می‌دانیم که زبان از عوامل قومیت و افتخار

ماست همان‌طور که به دینمان افتخار می‌کنیم باید آن را از دست دشمن محفوظ نگه داریم و از توطئه‌های کنونی حفظش نماییم و به عنوان روشنفکران و مسئولان از قومیت و تمدن اسلامی از زبانمان در مقابل جریان‌ها و توطئه‌ها حفظ کنیم.

او از تهدید زبان ملی نگران است. در حیرت است که چه بر سر آنان و زبانشان آمده‌است، زبانی که روزی علمش بر تارک جهان به اهتزاز درآمده و اندیشمندان در هر کجای جهان برای پیشرفت خود نیاز به آموختن آن داشتند، اکنون خود تابع دیگران است؟ «ما حَلَّ بِنَا؟ كُنَّا فِي الْمَاضِي نَسْتَقْتَبُ الْمُفَكِّرِينَ وَالْأَدْبَاءَ وَالْفَلَاسِفَةَ مِنْ جَمِيعِ الْأُمَمِ فَيَكْتَبُونَ بِلُغَتِنَا، وَالْآنَ بِنْتَنَا بَدَلَ أَنْ نَسِيرَ الْآخِرِينَ فِي رِكَابِنَا وَ فِي رِكَابِ حَضَارَتِنَا وَ رِكَابِ لُغَتِنَا، نَسِيرُ فِي رِكَابِ حَضَارَةِ وَ لُغَةِ الْآخِرِينَ؟ إِنْ لَأَهَيْبَ بِالْمُتَّقِينَ وَالْأَدْبَاءِ وَ الْمُتَأَدِّبِينَ أَنْ يَحْفَظُوا لُغَتَنَا مِنْ هِبَاتِ الْغَزْوِ الَّتِي تُحَاصِرُنَا، أَنْسَيْتُمْ يَا سَادَةُ أَنْنَا خَيْرُ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ أَنْ لُغَتَنَا هِيَ لُغَةُ الْقُرْآنِ الْكَرِيمِ». (همان: 196) چه بر سر ما آمده‌است؟ در گذشته اندیشمندان، ادیبان و فیلسوفان از هر ملتی جذب زبان ما می‌شدند و کتاب‌هایشان را به عربی می‌نوشتند. اما اکنون چه شده است که به جای این که دیگران در رکاب ما باشند ما در رکاب تمدن و زبان آن‌ها هستیم؟ من مصرانه از ادبا، روشنفکران و ادیبان می‌خواهم که باید زبان را از خطر دشمن اشغال‌گر حفظ کنند. - آن‌گاه خطاب به آنان می‌گوید: آیا فراموش کردید که شما بهترین امت هستید. زبان ما زبان قرآن کریم است؟!»

غفلت از دشمن: سحر خلیفه به توصیف واقعی جامعه فلسطین با زبانی اعتراض‌آمیز می‌پردازد، یکی از این مسائل عدم توجه به مسئله اشغال و خیانت به وطن است. با این اعتراض می‌خواهد که مردم برای اتحاد و مقاومت بیدار شوند و وظیفه اجتماعی خود را پیدا کنند (الاسطه، ادب المقاومة 1997: 19).

اسامه، بعد از بازگشت به وطن می‌بیند که جامعه، جامعه گذشته نیست. وی گزارشی کامل و دقیق از وضع موجود به ما می‌دهد، آئینه تمام‌نما از مردمی که رنگ غیرت را باخته و روزمرگی حس وطن پرستی‌شان را کشته‌است: «النَّاسُ لَا تَبْدُو عَلَيْهِمْ شِقَاوَةَ الْعَيْشِ... يَمْشُونَ بِخَطَوَاتِ أَسْرَعٍ وَ يَسْتَرُونَ بِدُونِ مُسَاوِمَةٍ... رُغْمَ إِرْتِفَاعِ الْأَسْعَارِ مَا زَالَ يَأْكُلُونَ بِتَهْمِ الْمَحْرُومِ وَ يُطْعَمُونَ أَوْلَادَهُمْ حَتَّى التَّوْرَمَ ... وَ الْإِحْتِلَالِ مَا زَالَ إِحْتِلَالًا وَ الْكِرَامَةَ الْمَسْحُوقَةَ مَا زَالَتْ

ملغاة» (خلیفه 1999: 26). نشانه‌های سختی زندگی در چهره مردم نمایان نیست، مردم محکم قدم برمی‌دارند. بدون چانه‌زدن خرید می‌کنند، با وجود این که قیمت‌ها بالاست. مردم با وجود محرومیت زندگی با اشتها می‌خورند و به بچه‌ها تا حد ترکیدن می‌خورانند. با وجود این که اشغال وطن همچنان ادامه دارد و کرامت لگدمال شده همچنان از بین رفته است.

اسامه مردم را مشاهده می‌کند که به مسئله اشغال بی‌توجه شده‌اند، گویی در سرزمین اشغالی نیستند. از این همه تغییر سرشار از سؤال است. تعجیب را در صحبت با پسرخاله‌اش می‌بینیم: «مَاذَا حَدَّثَ لِلْبَلَدِ؟ مَاذَا حَدَّثَ لِلنَّاسِ؟ مَاذَا حَدَّثَ بِكُمْ؟ لَقَدْ تَغَيَّرْتُمْ حَتَّى الصَّبِيَّةُ يَدْخُنُونَ فِي السُّوَارِعِ وَ دَعَايَاتِ الْأَقْلَامِ الْفَاضِحَةِ تَلَطَّحُ السُّوَارِعُ. وَ النَّاسُ يَلْتَهُمُونَ الْكِتَافَةَ وَ يَتَسَمَّوْنَ. وَ أَنْتَ إِضًا تَتَسَمُّ. مَاذَا حَدَّثَ بِكُمْ؟ مَاذَا حَدَّثَ لِلْبَلَدِ؟... وَ لَا أَرَى فِي عُيُونِكُمْ

وَمَضَّةَ خَجَلٍ». (همان: 27) چه اتفاقی برای کشور افتاده است؟ بر سر شما چه آمده است؟ همگی تغییر کردید تاجانی که دختران در خیابان‌ها سیگار می‌کشند، تبلیغات فیلم‌های مبتذل خیابان‌ها را آلوده کرده‌است، همه کتابه (نوعی غذا) می‌خورند درحالی که همه خوشحالند و تو همچنین خوشحالی. چه بر سر شما و کشور آمده‌است؟... در چشمانتان نشانه خجالت نمی‌بینم.

اسامه از دست نسل سالخورده بسیار اندوهگین است. او امیدش را در کودکانی می‌بیند که روزی بزرگ خواهند شد و علم قیام را به دست خواهند گرفت: «هَذَا الشَّعْبُ يَهْزُمُنِي أَكْثَرَ مِنْ إِسْرَائِيلَ. يَا صَبْرَ أَيُّوبَ. عَلَيْنَا أَنْ نَنْتَظِرَ حَتَّى يَكْبُرَ الْأَوْلَادُ». (همان: 71) این ملت بیش‌تر از اسرائیل مرا ناراحت می‌کند... واجب است که صبر ایوب داشته باشیم تا کودکان بزرگ شوند.

اسامه از وطن فروشی دائیش بسیار ناراحت است و با دیده تحقیر به او می‌نگرد. دائیش نمونه‌ای از هزاران است که برای رضایت بیگانگان به راحتی از همه چیز می‌گذرد و به بهای اندک میهنش را به تاراج می‌گذارد: «دَخَلَ الدِّيْوَانَ حَيْثُ يَتَصَدَّرُ الْخَالُ الْعَتِيدُ صَدْرَ الْمَجْلِسِ وَ قَدْ حَاطَتْ بِهِ مَجْمُوعَةٌ مِنَ الْأَصْدِقَاءِ وَ الصُّحَفِيِّينَ الْأَجَانِبِ وَ مُصَوِّرِي التِّلْفِزِيُونِ الْفَرَنَسِيِّ. وَ كَانَ وَاحِدًا مِمَّنْ يَتَرَبُّعُونَ فِي أَعْلَى دَرَجَاتِ السَّلْمِ الطَّبَقِيِّ يَقُولُ: الْعَمَلُ فِي إِسْرَائِيلَ فَرَضٌ عَلَى عَمَالِنَا فَرَضًا. نَحْنُ لَسْنَا مَلُومِينَ وَ لَا التَّرْكِيبُ الْإِجْتِمَاعِيُّ مَلُومٌ. الْإِحْتِلَالُ هُوَ الْمَلُومُ. وَ قَالَ الْحَضُورُ آمِينَ وَ ابْتَسَمَ الصُّحَفِيُّونَ الْفَرَنَسِيُّونَ وَ هُمْ يَشْرَبُونَ الْقَهْوَةَ بِالْهَالِ». (همان: 31) به

دیوان وارد می‌شود، جایی که داییش بر صدر مجلس نشست و اطرافش را گروهی از دوستان و روزنامه‌نگاران و فیلم برداران تلویزیون گرفته‌اند، یکی که در بالاترین پله چهار زانو نشسته، می‌گوید: کار در اسرائیل بر کارگران ما واجب است، ما مورد سرزنش نیستیم. ترکیب اجتماعی هم مورد سرزنش نیست، اشغالگران هدف ملامت هستند همه آمین می‌گویند... روزنامه‌نگاران فرانسوی لبخند به لب دارند و قهوه می‌نوشند. این عمل بیان‌گر این سخن است که «خودمان به برکندن پرچم‌های خویش و کاشتن پرچم‌های دشمن اقدام کردیم» (گنجی 1379: 93) خلیفه هرگونه سازشی با دشمن صهیونیستی را در راستای خیانت می‌شمارد و آن‌را خیانت به زبان، دین و نسل آینده می‌داند و به همین دلیل حتی کسانی را که با اشغال وطن موافقت ضمنی دارند مبنی بر این‌که کار می‌کنند و در جهاد مشارکت ندارند، خیانتکار به وطن معرفی می‌نماید. وی نیز مانند غسان کنفانی (ابن النکبه) تنها راه آزادی فلسطین را مبارزه و اسلحه می‌داند. به همین دلیل قهرمانش از وضع زیستی مردم که هیچ‌گونه اعتراض نداشته و هرگونه ذلت و خواری را تحمل می‌کنند تعجب می‌نماید.

تکرار: رمان، جهان کوچکی از جهان بزرگ ماست که یکی از ویژگی‌های زندگی که تکرار مداوم است در آن نمود دارد. پس تکرار، یکی از ویژگی‌های ادبیات جاویدان است؛ چه، هنگامی چیزی برای انسان مهم و ارزشمند باشد بعضی از مفاهیم و افکار یا عبارت‌های آن‌را تکرار می‌نماید (مرتاض 1991: 210). در رمان *الصبار*، خلیفه بعضی افکار و عبارت‌ها را تکرار می‌کند، گویی می‌خواهد مفاهیم ارزشمند را در ذهن خواننده مستقر و پایدار نماید، مانند بعضی گفته‌های اسامه که نماینده جریان مبارزه مسلحانه است و در گفته‌های اشاره می‌کند که اوضاع فلسطین روز به روز بدتر می‌شود: «غوصی یا بلدی فی الأوحال» (خلیفه 1999: 53، 54، 57، 60، 63، 71، 83). ای سرزمینم در گل و لای فر برو. یا این‌که فلسطین مبارز اوضاع را درک می‌نماید و از آن دردمند است اما توانایی تغییر واقعیت تحمیلی را ندارد: «عان یا شعبُ مرارة، العینُ بصیرةٌ و الیْدُ قَصیرةٌ» (همان: 57، 58، 66، 144) ای مردم شما تلخی را چشیده‌اید، این‌ها را می‌دانیم از دستمان کاری بر نمی‌آید. یا گفته‌های عادل که نماینده جریان مبارزه سیاسی است و اشغال را تنها در جنبه نظامی نمی‌داند بلکه در زمینه‌های فرهنگی، فکری، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی یا در کل مایملک مادی و معنوی فلسطینی‌ها می‌بیند: «للصورة اکثر من بُعدٍ» یا «الاحتلالُ کَلِمَةٌ لَهَا أَكْثَرُ مِنْ مَعْنَى» (همان: 28، 37، 53، 62، 71، 75). اشغال وطن کلمه‌ایست که بیشتر

از یک معنی دارد.

دید جهانی نویسنده: یکی دیگر از ویژگی‌های ادبیات پایداری که ملت‌ها را به هم پیوند می‌دهد، توجه به مسائل جهان است. بیرون از مرزهای جغرافیایی سرزمینی که نویسنده در آن زاده شده و یا زندگی می‌کند؛ به عبارتی بهتر، تعامل انقلاب‌ها و تحولات ضد استعماری و از هم درس گرفتن. در هر گوشه از جهان، با ظلم و بیداد به ستیز برمی‌خیزد و ظالم را نکوهش، و مظلوم را به مبارزه با بیداد فرا می‌خواند (بواصبع: 114-115). توجه سحر خلیفه به کشورهای همجوار و آسیایی و مخصوصاً ایران و انقلاب اسلامی آن در روایت *عباد الشمس* به وضوح دیده می‌شود، ام فتحی جماعتی از زنان را خطاب می‌دهد و می‌گوید که خمینی (رض) به زنان حق انتخاب داده است. در واقع یک نوع ترغیب و امید برای قیام در کلامش دیده می‌شود: «قَالَتْ أُمُّ فَتْحَى لِمَجْمُوعَةٍ نِسْوَةٍ تَلْتَفَّ حَوْلَهَا - الخميني أعطى النسوان حق الانتخاب» (خلیفه 2008: 266). ام فتحی به زانی که اطرافش را گرفته بودند گفت: خمینی به زنان حق انتخاب داده است.

سحر خلیفه آگاهانه از زبان مدیر مجله - به عنوان رئیس و بالادست همه - گریزی به انقلاب ایران می‌زند آن‌جا که می‌گوید: چه کسی آن‌چه را که در ایران اتفاق افتاده گرفتاری هولناک می‌نامد. گرفتاری و مصیبت در اینجاست. خداوند از ایران و خمینی راضی باشد... «يَقُولُ الْمُدِيرُ: ...مَنْ قَالَ إِنَّ مَا حَدَثَ فِي إِيرَانَ وَرَطَّةٌ؟ الْوَرَطَةُ هُنَا، هُنَا يَا عَالِمَ إِيرَانَ، رَضِيَ اللَّهُ عَنِ إِيرَانَ وَ عَنِ الْخَمِينِيِّ. الْبَلْوَى هُنَا. فِي هَذَا الْجَيْلِ الْكَافِرِ الَّذِي لَا يَرْمِشُ لَهُ جَفْنٌ وَ لَا يَنْدَى لَهُ الْجَبِينُ». (همان: 280) مدیر گفت چه کسی گفته است که آن‌چه در ایران اتفاق افتاده دشواری و مصیبت است؟ مصیبت در این‌جا است، خداوند از ایران و خمینی راضی باشد جراحات در این نسلی است که اشکی نریخت و عرق شرم بر پیشانی‌شان ننشست.

ابو العز در جای دیگر می‌گوید اتفاقات ایران (انقلاب) مصیبت و بلا نیست: «ما حدث في إيران ليس بورطة» (خلیفه 2008: 299). این عباراتی است که بر زبان رفیف جاریست و مردم را به مبارزه و همبستگی فرا می‌خواند: «مَنْ لَا يَعْمَلُ لَا يَأْكُلُ، مَنْ لَا يُعْطَى لَا يَأْخُذُ. كَمَا أَكَلُوا فِي تَرْكِيَا بَعْدَ الْحَرْبِ الْإِسْتِقْلَالِ؟ كَمَا أَكَلُوا فِي إِيرَانَ بَعْدَ الثَّوْرَةِ؟ كَمَا فِي الْجَزَائِرِ» (همان:

287) کسی که تلاش نکند هیچ ثمره‌ای نمی‌برد، کسی که نبخشد چیزی نمی‌گیرد. همان‌طور که در ترکیه بعد از استقلال رخ داد و همین‌طور در ایران بعد از انقلاب و در الجزایر، مردم ثمره تلاش‌های خود را گرفتند. انقلاب ایران با پیشتازی شخصیتی به نام امام خمینی (رض) الگویی برای همه سرزمین‌های اسلامی در همه دوران می‌تواند باشد و به همین دلیل نویسنده در جهت الگوسازی از ایران و مشخصاً از نام امام بزرگوار الهام می‌گیرد تا مردم را به قیام علیه اشغالگران تحریک نماید.

شخصیت مقابل یا مخالف: به تعبیر حرج لوکاج عبارتست از قهرمانی که برعکس جریان حرکت می‌کند؛ یعنی هنگامی که جامعه به مادی‌گرایی صرف می‌رسد، این شخصیت یا قهرمان حامل ارزش‌های اخلاقی و اصول متعالی است و روند زندگی با جامعه هم‌سو نیست و در زمانی غیر از زمان خود زندگی می‌کند یا جلوتر از زمانش است و ایمان و بشارت به ارزش‌هایی می‌دهد که جامعه‌اش آمادگی قبول و پذیرش آن را ندارند یا این که متأخرتر از جامعه‌اش است و در رؤیای عصر طلایی است و ارزش‌هایی را که جامعه آن را پشت سر گذاشته و فراموش کرده می‌خواهد پیاده کند. (میرصادقی 1377: 181)

سحر خلیفه در بارز نمودن شخصیت‌های مخالف مهارت زیادی دارد چه، به‌جای اتکا به توصیف و بررسی روانکاوانه طولانی، به روایت حادثه‌ای یا گفت‌وگویی اکتفا نموده و کشف و بیان کلمات، سخنان و رفتار شخصیت‌هایش را که بدان اشاره نموده، برعهده خواننده می‌گذارد. مانند تصویری که از ابتدای رمان *عباد الشمس* از قهرمان زنش، رفیف ارائه می‌دهد؛ رفیف که می‌خواهد از عرض خیابان و محل عبور عابر پیاده که چراغش هنوز قرمز است بگذرد، می‌گوید: «أنا حرة...» (أصنع ضوئی بنفسی) من آزاد هستم خودم چراغ قرمز می‌سازم (خلیفه 2008: 11) در این‌جا نور مذکور اشاره به حکومت و قانونی است که رفیف نمی‌خواهد آن را اطاعت کند. نقطه مقابل شخصیت رفیف، شخصیت عادل است که قهرمان محافظه‌کار (مثبت) یا کسی که روزگاری معلمش بوده و شعله‌های انقلاب در دلش خاموش شده معرفی می‌شود و به همین خاطر خیلی محتاط و محافظه‌کار است. رفیف این شخصیت را سست و بی‌بنیان توصیف می‌کند. عادل، نمونه روشنفکران متناقض‌گو و بی‌ثباتی است که افکار و راه‌حل‌های دیگران را بی‌ارزش و پست جلوه داده، خود هیچ راه حلی ارائه نمی‌دهند، یعنی فقط حرف می‌زنند و از عمل نزدشان خبری نیست. به عبارتی، عادل قهرمان بحران زده‌ای است که بین فکر و اقدام هیچ تناسبی وجود ندارد و نمی‌بیند.

جورج لوکاج برای قهرمان مخالف سرنوشت تأسف بار رقم زده‌است چرا که با روند تاریخ در جنگ است و با نیروهای اجتماعی و سیاسی که قدرتش از اوست، مقابله می‌کند. بنابراین سرنوشتش مرگ یا دیوانگی یا حداقل شکست و ناکامی است. سعدیه یکی از قهرمانان مخالف رمان *عباد الشمس* است که دارای سرنوشتی تأسف آور است چه، صهیونیست‌ها زمینی را که در برگیرنده تمام رویاهایش است و با عرق جبین و خستگی تمام به‌دست آورده، اشغال نموده‌اند. ابو العز یا باسل برادر عادل الکریمی، قهرمان مخالف دیگری است که با آرزو و امید به انقلاب از زندان بیرون آمده و برلبانش خنده‌ای عطراگین و لطیف وجود دارد و به همین دلیل برادرش او را به‌خاطر این عمل نامناسب و این خنده مرموز - از نظر خودش - مورد سؤال قرار می‌دهد: «یا أبو العز ما زلت تضحك! دخلت السجن وخرجت من السجن تحمل روحك على الكف وما زلت تضحك! علمني كيف يموت المرء وعلى شفثيه بسمه وفي القلب شعله. علمني يا ابن الجيل الأصغر!» (خلیفه 2008 : 227) به او با دید خوشبینانه جواب می‌دهد که وی معتقد به عمل است: «أنا أؤمن بالفعل» (همان : 58). وی مانند روشنفکرانی نیست که قول و عملشان یکی نیست. یکی از ویژگی‌های این نوع قهرمانان تنهاییست. او در مقابل جامعه تنها می‌ماند؛ باسل هنگامی که برای اولین بار وارد زندان می‌شود، احساس تنهایی می‌کند و هم‌چنین هنگامی که دوستش صالح را در زندان از او دور می‌کنند و یا هنگامی که دختری از جولان را دوست دارد، ولی آن دختر فرد دیگری را دوست دارد.

این نوع قهرمانان در هر جامعه‌ای ظهور کنند، امید به تغییر و بهبود وضع می‌رود: «حين تنفست اختنق المجتمع». صرف وجود یکی از آنها در هر نسلی و جامعه‌ای برای زدودن تاریکی کافیت. (میرصادقی 1377 : 181-180).

نتیجه‌گیری

ادب مقاومت، انعکاس فرهنگ مردمی است که در مقابل دشمن ایستادگی می‌کند، و با سلاح کاری کلمه به میدان مبارزه می‌آیند و مخاطبش وجدان عام بشری است. شناسه اصلی در ادبیات پایداری عنصر تعهد است، عناصر دیگر، مردم، پیشروان فکری جوامع، تحولات و تلاطمات اجتماعی است.

وطن، آزادی، توجه به فرهنگ بومی، مرگ و جانبازی، و ایجاد امید و انگیزه از مهم‌ترین

مفاهیم ادبیات پایداری است.

زن و وطن جان‌مایه اصلی روایت‌های سحر خلیفه است. وطن‌پرستی، آزادی، ایجاد امید، توجه به فرهنگ بومی و دعوت به بیداری زن، از مهم‌ترین مضامین پایداری در روایت‌های وی است.

او معتقد است برای این که جامعه از وضع اسفناک اشغال رهایی یابد، باید زن گوشه خانه را رها و در میدان مبارزه قدم علم کند، هم‌چنان که پدرسالاری را به شدت آماج حملات خویش قرار می‌دهد. از نظر او زن و وطن دو عنصر جدا نشدنی هستند که آزادی یکی بدون دیگری امکان ندارد.

سحر خلیفه، زیانش را محوری برای پایداری و مقابله با اشغال و اتحاد مردم می‌داند. او نیز مانند غسان کنفانی راه آزادی و استقلال فلسطین را مقاومت مسلحانه می‌داند.

سحر خلیفه در استخدام شخصیت مخالف یا مقابل بسیار موفق عمل کرده‌است. این شخصیت در جامعه‌ای ظهور می‌کند که امید به تغییر باشد.

از ویژگی‌های دیگر ادبیات مقاومت سحر خلیفه این است که دید جهانی و مثبت به انقلاب‌های مختلف و مخصوصاً انقلاب ایران به رهبری امام خمینی (رض) دارد.

پی‌نوشت

1- رمان‌های خلیفه به ترتیب سال تالیف عبارتند از: *لم نعد جوارى لکم* 1974، *الصبار* 1976، *عباد الشمس* 1980، *مذکرات امرأة غیر واقعیة* 1986، *باب الساحة* 1990، *حمود* 1993، *المیراث* 2002، *صورة و ايقونة و عهد قدیم* 2002، *ربیع حار* 2004، *اصل و فصل* 2009، *حبی الاول* 2010.

2- رمان *الصبار* به حوادث دهه هفتاد میلادی و دقیقاً به سال 1976 در کرانه باختری پرداخته و تصویری از دو دستگی بین فلسطینیان در شیوه رویارویی با رژیم اشغال‌گر ارائه می‌دهد و در دو قهرمان جلوه نموده است یکی اسامه است که نماینده فلسطینیانی است که به مبارزه مسلحانه معتقدند و دیگری شخصیت عادل است که به کار فرهنگی و مبارزه سیاسی می‌اندیشد. در واقع این رمان نوعی محکوم کردن تفکر پذیرش واقعیتی است که رژیم اشغال‌گر در پنج سال اول بعد از جنگ ژوئن 1967 در صدد تحمیل آن بود (عزم 2010). این

رمان با استقبال زیادی مواجه شد تا جایی که سحر خلیفه را *ام الصبار* نامیدند (المناصره 2010). به نظر می‌رسد که خانم خلیفه اسم این رمان را از کلمات قصیده «هنا باقون» توفیق زیاد گرفته باشد. با موضوع «آزادی»، رمان در جزء دوم *عباد الشمس* ادامه می‌یابد. در *عباد الشمس* فلسطینی‌ها حکم خودمختاری را رد می‌کنند. اسرائیلی‌ها زمین‌های بیش‌تری را محاصره می‌کنند و شهروندان فلسطینی همه در مقاومت و مبارزه شرکت می‌کنند. در واقع رمان *عباد الشمس* ادامه رمان *الصبار* است که به اشغال فلسطین و مقاومت مردم در سال 1979 پرداخته است. (همان) *الصبار* در فارسی به معنای کاکتوس است.

منابع

- آجودانی، ماشاله. 1387. یا مرگ یا تجدد، تهران: اختران.
- الأسطه، عادل. 1997م. سحر خلیفه و خسائر الفلسطینی الدیمه، رام الله، دفاتر الفلسطینینه، عدد 11.
- الأسطه، عادل. 1997م. أدب المقاومة من تفاعل البدايات إلى خيبة النهايات، الطبعة الأولى، فلسطین: وزارة الثقافة.
- ابوصعب، صالح. 2006م. ثقافة المقاومة في الآداب و الفنون، الاردن: منشورات جامعة فيلادلفيا.
- اسلامی ندوشن، محمد علی. 1370. جام جهان بین، ج 2، تهران: جامی.
- بصیری، محمد. 1384. طرح و توضیح چند سؤال درباره ی مبانی ادبیات پایداری، در امیر ی خراسانی، الف. نامه ی پایداری، (صص 87-97) کرمان، کنگره ی ادبیات پایداری.
- خلیفه، سحر. 1999م. الصبار. الطبعة الثانية، بیروت: دارالآداب.
- ----. 2008م. عباد الشمس. الطبعة الرابعة، بیروت: دارالآداب للنشر و التوزیع.
- رحماندوست، مصطفی. 1379. رمان مقاومت؛ منابع، مضامین و بایدها، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، زمستان، 486-465.
- سارتر، ژان پل. 1348. ادبیات چیست. ترجمه ابوالحسن نجفی، ج اول، تهران: کتاب زمان.
- سنگری، محمد رضا. 1389. ادبیات پایداری، مجلات فرهنگ و هنر، شماره 39، 45 تا 53.
- شکری، عالی. 1970م. ادب المقاومة، ترجمه محمد حسین روحانی، تهران: نشر نو.
- عزم، احمد جمیل. 1993م. روایات سحر خلیفه... اضهاد المرأة الفلسطینیة، مجلة الحرية الفلسطینیة، العدد 272.
- فرانکل، ویکتور. 1968م. انسان در جستجوی معنا، ترجمه مهین میلانی، صالحیان: بیروت.
- فرهود، کمال قاسم. 1998م. موسوعة اعلام الادب العربی فی العصر الحديث، ج 1: حیفا.

- فضیلت، محمود. 1384. جامعه‌شناسی ادبیات پایداری، درامیری خراسانی، الف - نامه پایداری، صص 403 - 411. کرمان. کنگره ی ادبیات پایداری
- کامل، روبرت. 1996م. اعلام الادب العربی المعاصر، ج 1: بیروت.
- کنفانی، غسان. 1968م. الأدب الفلسطینی المقاوم تحت الأختلال. لبنان: بیروت.
- کوشکی، علی‌دودمان. 1384. بهره‌گیری از شیوه‌های نوین ادبی در شعر پایداری ملت فلسطین، نامه‌ی پایداری، مجموعه مقالات ادبیات پایداری کرمان، به کوشش احمد امیری خراسانی، تهران: نشر صریح.
- گنجی، نرگس. 1379. شعر انتفاضة ستیزه‌جو و امیدوار، مجله مدرس، دوره 4 شماره 3.
- مرتاض، عبدالملک. 1991م. خصائص الخطاب السردی لدی نجیب محفوظ، مجلة الفصول، المجلد التاسع، العدد 4. معتصم، محمد. 1991م. النزعه الإنسانیة فی أعمال سحر خلیفه، المغرب: الدار البيضاء.
- میرزایی، فرامرز. 1377. تأثیر منفی ادبیات غرب در اسلوب‌ها و مضامین ادبیات مصر (رساله دکترا) دانشگاه تربیت مدرس.
- میرصادقی، جمال. 1377. واژه نامه هنر داستان نویسی، چاپ اول، تهران: کتاب مهنار.
- جبر، یحیی و عبیر، حمد. (2009). حضور المأثورات الشعبیة فی أعمال سحر خلیفه، جامعه النجاح الوطنیه، نابلس <http://blogs.najah.edu/staff/vahva-jaber/article/article-71>
- جمعه، حسین. (2007). الادب المقاومه التضلیل الصهیونی، مجله الموقف الادبی، اتحاد الكتاب العرب بدمشق، العدد، 434. <http://www.awu-dam.org>
- حمود، ماجدة. (1993). الخطاب الروائی عند سحر خلیفه، مجلة الموقف الادبی، اتحاد الكتاب العرب بدمشق، العدد <http://www.awu-dam.org> 285
- المنصره، حسین. (2009). تناقضات الذات والآخر فی روايات سحر خلیفه، جامعه الملك سعود، 2009/11/2 <http://knoll.google.com>